

فقه در تمدن اسلامی و روشنفکری دینی در ایران

تمدن اسلامی تمدن فقه است و با فقه رشد کرد و بالید. روشنفکری دینی از آنجا که به جنبه‌های تمدنی و تاریخی اسلام کمتر عنایت دارد اهمیت فقه را کمتر درمی‌یابد.



تمدن اسلامی تمدن فقه است و با فقه رشد کرد و بالید. روشنفکری دینی از آنجا که به جنبه‌های تمدنی و تاریخی اسلام کمتر عنایت دارد اهمیت فقه را کمتر درمی‌یابد. راه اصلاح و نوگرایی دینی از فقه و اجتهاد فقهی و اجتهاد در اصول و فروع فقه آغاز می‌شود.

حسن انصاری، عضو هیئت علمی دانشگاه پرینستون، یادداشتی با عنوان «فقه در تمدن اسلامی و در گفتمان روشنفکری دینی در ایران» نوشته و در صفحه شخصی خود منتشر کرده است که متن آن را در ادامه می‌خوانید؛

برخی روشنفکران عرب، تمدن اسلامی را تمدن فقه توصیف کرده‌اند. این سخن از جنبه‌های مختلف سخن درستی است. از فقه در این تعبیر طبیعی است که تعبد شخصی به فروع فقهی مراد نیست. بلکه جنبه تمدنی فقه در اسلام است که مقصود است. روشنفکری دینی در ایران چند دهه‌ای است که در برابر توجه به جنبه‌های معنوی دین اهمیت فقه را کم جلوه می‌دهد. البته آنچه از گفتمان روشنفکری دینی در ایران برمی‌آید این است که منظورشان از فقه، فقه بمثابه دانش است. به نظر این باور ناشی از دو فهم نادرست است: یکی از خود اسلام به مثابه دین و دیگری اسلام بمثابه تمدن. اسلام بمثابه دین بیش از آنکه نظامی الهیاتی باشد که از طریق مرجعیتی رسمی مانند کلیسا تحدید و مرزبندی شود دیانتی است که در واقع در حوزه عمل مؤمنانه (مقوله ایمان) و مطابق سنت معنا می‌یابد و از اینجاست که شریعت در اسلام اهمیت دارد. اهمیت فقه در اسلام نیز ریشه در همین امر دارد.

با این وجود در تمدن اسلامی فقه به دلیل اهمیت شریعت از همان سده نخست تبدیل شد به بستر پویایی علوم و دانش‌ها در اسلام. فقها از سده اول قمری از جایگاه اجتماعی بسیار مهمی برخوردار شدند. در اندیشه سیاسی اسلامی و در عصر خلفای اموی و عباسی فقیهان در مشروعیت بخشی به حاکمیت‌ها به شکل‌های مختلف سهم مهمی ایفا می‌کردند. اجتهاد خودش دست کم در مقام نظر و تئوری، یکی از شروط خلافت بود و امام الحرمین جوینی هم که سهم این شرط را در مشروعیت خلافت کم کرد در مقابل معتقد بود که خلیفه می‌تواند با کمک فقها، امور دینی حکومت را سامان دهد و هرگاه به اجتهاد نیازمند شد از آنان کمک بگیرد. بنابراین فقها سهم مهمی در اجتماع و سیاست و تدوین قانون در طول تاریخ تمدن و حاکمیت‌های اسلامی داشتند. اما این همه ماجرا نیست.

فقه دانشی بود که خیلی زود از همان سده اول و اوائل سده دوم رو به رشد و گسترش نهاد. بسیاری دیگر از علوم در اسلام به دلیل فقه رشد کردند و بالیدند: از تفسیر قرآن گرفته تا حدیث و علم کلام. در این میان از همه مهمتر دانش اصول بود که به دلیل فقه شکل گرفت و در حقیقت تبدیل شد به زمینه‌ای برای آنکه فقه مادر علوم شود. علم اصول در بستر تاریخی خود مرتبط بود با علوم لغت و ادب و تمام علوم دینی و همچنین با کلام و منطق و فلسفه. نمونه‌ای از این را باید در غزالی دید که از اصول آغاز کرد با کتاب منخولش که حاصل درس‌های استادش بود و تقریباً بعد از نوشتن همه آثار دیگرش از فقه و اخلاق و منطق و فلسفه و تصوف باز در آخر عمر به عنوان نتیجه همه آنها باز به علم اصول بازگشت و کتاب مستصفی را نوشت که پایه بسیاری از کتاب‌های بعدی در این دانش است. حتی منطق و فلسفه هم در بسیاری از حوزه‌های دینی به دلیل علم اصول مجال رشد داشت. به هر حال فقه به این ترتیب مادر علوم بود. حتی امروزه روشن شده که علوم ریاضی و بخش‌هایی از دانش‌های هیئت و فیزیک به دلیل اهمیت فقه بود که مجال برای رشد و مطالعه و سرمایه‌گذاری از سوی حکومت‌ها و اوقاف و مدارس یافت.

اهمیت فقه در اسلام را از اهمیت نهاد مدرسه هم می‌توان فهمید. مهمترین نهادهای آموزشی در تاریخ اسلام مدارس بودند. مدرسه نظامیه که خواجه نظام الملک در بغداد و نیشابور و برخی شهرهای دیگر بنیاد نهاد در واقع نهاد آموزش فقه بود (و علم اصول). مدرسه نظامیه طبق وقفنامه می‌بایست فقیه برجسته دوران باشد. اما در همین نظامیه آموزش فقه و اصول موجب شد که دانش‌های جدل و کلام و فلسفه و حتی ریاضیات رونق گیرد. می‌دانیم که بعد از خواجه حتی در همین نظامیه‌ها به منطق و حتی گاه فلسفه توجه می‌شد. دانش فقه با دانش‌های خلاف و اصول مرتبط بود و اگر کسی می‌خواست در خلاف و اصول متخصص شود باید دانش جدل می‌دانست که به ویژه از دوره غزالی به بعد با دانش منطق مرتبط شد. یعنی فقیهان در واقع منطقیان برجسته‌ای هم می‌شدند تا بتوانند از آن در در دانش‌های خلاف و جدل فقهی بهره بگیرند.

بدین ترتیب باید گفت که یک معنا تمدن اسلامی تمدن فقه است و با فقه رشد کرد و بالید. روشنفکری دینی از آنجا که به جنبه

های تمدنی و تاریخی اسلام کمتر عنایت دارد اهمیت فقه را کمتر در می یابد. راه اصلاح و نوگرایی دینی از فقه و اجتهاد فقهی و اجتهاد در اصول و فروع فقه آغاز می شود. این نکته ای است که روشنفکری دینی از آن غافل است. حتی غزالی و شمس و مولانا را هم نمی توان بدون فقه فهمید.